

(۱) بهار آمد

بابک حسین زاده بروجویی، شهر کرد

بهار آمد ز راه و باز، رویش
کبوتر آسمان پرواز، رویش
کویر خاطر از گل گل انداخت
غزل جوشید و شد آغاز، رویش

(۲) یاد گل

همه شب حسرتم را گریه کردم
سحر شد، قسمتم را گریه کردم
بهار آمد، ولی با یادت ای گل!
تمام غریبم را گریه کردم.

التماس دعا

ناصر ندیمی، آبادان

من و لحظه‌ی لمس دستان تو
بیخشید، دستم به دامن تو!!

* *

اگر قهوهام - تلخ - حتماً بنوش
که چیزی نماند به فنجان تو
چنان دوست دارم بیارم تو را
که دریا بنوشد بیابان تو
من و شهری از آهن و دود و... هیچ
قدم می‌زنم در خیابان تو
ترافیک این کوچه‌های نجسب
و سنگینی راه‌بندان تو
که بعد از دو ساعت پیاده روی
عبور از هیاهوی میدان تو،
در بسته و قفل و من... پشت در
تو و اخم ناجور دربان تو!
مراد نکن کوچه خلوت شده است
من و این غزل، هر دو مهمان تو
من و خط فقری که عاشق کش است
اگر سفره‌های فراوان تو
غزل می‌فروشم به یک تکه نان
غزل می‌شود تکه‌ی نان تو
بیا بازکن این در لعنتی
که آهم بگیرد گریبان تو

* *

من و لمس این دست، ناممکن است
چنین می‌رسم تا به پایان تو...
فقط التماس دعا مانده است
بیخشید... دستم به دامن تو!!

زخم کهنه

رویا زاهدنیا، لوندویل

عید که می‌آمد میان سبزه‌های زرد خانه‌ی ما
حضور هیچ بنفشه‌های حس نمی‌شد.

ما بودیم و تنهایی سال

و چند دست زخم کهنه

همیشه لبخندت جایی دورتر از نبض اشک دلتنگی

میان زمان گم شده‌ی دل سپردن پیر می‌شد

میان کوچه‌ها... هیاهوی خیابان‌ها

تمام آدم‌ها غرق در تنفس نوز و عطرماهی

نگاه مرداب و اندوه پرنده‌های آبیگر را

چه تلخ به تمسخر گرفته‌اند

و من چه خالی ترانه می‌کارم

میان فصل خیس شب‌بم و باران

به آستان هر چه آواز و پرنده است

عید که می‌آمد و آرام حضورش را میان تنفس سیب‌های

باغچه جار می‌زد

میان لبخند زمین و آب

پنهان می‌کردم هجوم دردهای کهنه را

مادر که می‌آمد یک حرف من کافی بود

تا از فقر اتاق در بعد باران بنالد

من میان خواب بنفشه‌ها

به هوای اسفند می‌اندیشم

به فناخت پرنده به بوی بهار...

مثل کبوتر

محمد رحیمی، رامهرمز

من اگر پر داشتم مثل کبوترهای باغ
می‌گرفتم هر بهار از لاله و ریحان سُرّاع
می‌گرفتم صبح‌ها خورشید را زیر پرم
سبز می‌شد زندگی در سرزمین باورم
گوش می‌دادم به آواز بهار چلچله
می‌شدم در دامن سبزه شقایق‌ها یله
می‌شدم لبریز بوی ساده بابونه‌ها
می‌نشستم در هوای دلپذیر پونه‌ها
بعد گلگشتم به اوج وسعت سر سبز دشت
می‌گرفتم بوی گل در امتداد بازگشت
زندگی در چشم من باغ گل و پروانه بود
نغمه‌های یک فناری در کنار لانه بود
آه اگر پر داشتم من هم کبوتر می‌شدم
ساکن باغی پر از سرو و صنوبر می‌شدم
مثل توکاو فناری، مثل مهره، مثل سار
می‌سپردم دل به احساس خوش بادبهار

